

بازتاب اگزیستانس در داستان گل های گوشتی صادق چوبک

نیلوفر انصاری^۱، عبدالله حسن زاده میرعلی^۲

^۱ دانش آموخته دکتری دانشگاه سراسری سمنان

^۲ دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان

نویسنده مسئول: na533441@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۴/۱۳ / تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۱۲

چکیده

اگزیستانس (فلسفه اصالت وجود) یکی از مهمترین و تأثیرگذارترین مکاتبهای فلسفی و ادبی جهان است که مهد پیدایش آن «اروپا» است. در این مکتب فلسفی و ادبی، فرد انسانی به عنوان فاعلی آگاه شناخته می شود و در تجربه هستی و لمس معنای وجود، به طور بی واسطه با موقعیت های مرزی «مرگ، رنج، ترس و گناه» روبرو شده، این موقعیت ها سبب می شوند تا انسان از ابعاد نهفته ی درونی خویش اطلاع یافته، خود را بهتر بشناسد. یکی از ویژگی های داستان گل های گوشتی، اجتماعی بودن آن است. اجتماعی بودن این داستان، عمدتاً از شناخت درست صادق چوبک از جامعه، دردها و مشکلات اساسی آن برمی خیزد. این امر خود از مهمترین دغدغه های اگزیستانس ها است. داستان های این نویسنده سراسر پر از مضامینی چون مرگ و رنج، ترس و گناه است این نویسنده می گوید تا زشتی ها، فساد و نابرابری های موجود اجتماع را در برابر چشم خوانندگان به تصویر بکشد، علاوه بر آن پیامدهای این بی عدالتی را نیز بیان می کنند. فلسفه ی اگزیستانس تحلیل خود از سرنوشت بشر را بر سه استنباط بنیادی استوار ساخت و سه نشانه ی هستی برای آن در نظر گرفت. هدف این مقاله روشنگری سه اصل اگزیستانس (استحسانی، اخلاقی و ایمانی) در داستان گل های گوشتی است. نتایج تحقیق حاکی از تأثیر جهان بینی چوبک از تحلیل های فیلسوفان است. شخصیت های این داستان از مر حله ی اگزیستانس استحسانی و اخلاقی بالاتر نمی روند، و به مرحله اگزیستانس ایمانی نائل نمی گردند.

کلیدواژه: اگزیستانس، صادق چوبک، گل های گوشتی، موقعیت های مرزی، روشنگری اگزیستانس

مقدمه

فلسفه اگزیستانس (Existence) مانند عقل گرایی و تجربه گرایی عنوانی است که ممکن است باعث سوء فهم گردد. زیرا سیستم معین حوزه مشخص ندارد. اغلب فلاسفه که به آنها این عنوان را داده اند، خود این عنوان را نمی پذیرند. ریشه های فلسفی این جریان را تا ارسطو و سقراط ترسیم کرده اند و از نظر مذهبی آن را تا لوتر، اگوستین و کتاب عهد عتیق پی گیری کرده اند. ولی بی شک این جریانی است که از افکار کیر کگارد (Kierkegaard) سرچشمه می گیرد. خود وی نیز تحت تأثیر کانت و شلینگ قرار داشت از طرف دیگر بر ضد هگل بود. کانت از جمله فیلسوفانی است که در این جریان فکری بطور اعم و در یاسپرس بطور اخص تأثیر زیادی داشته است. از میان نویسندگان موفق حوزه ادبیات داستانی صادق چوبک با توجه به سابقه ی آشنایی با داستایوفسکی و چخوف، آثار خود را تحت تأثیر جریانات نویسندگی فرامرزی خلق کرده است در حقیقت می توان داستان های صادق چوبک را صرف نظر از قیود مکانی و زمانی، دغدغه وجودی نوع انسان مسأله مند دوره معاصر قلمداد کرد که پس از تجربه دردناک مدرنیته در باتلاق بحران های خود ساخته فرو رفته و در پی احیای حیثیت و موجودیت از دست رفته خود است. در سال ۱۳۲۰ فضای تلخ و غمناکی بر محافل روشن فکری حاکم می شود. دورانی که گرسنگی بیداد می کرد و همه امیدهای مردم به ناامیدی مبدل می شود. فرمان مشروطیت با شکست روبه رو شده، ملی شدن صنعت نفت در نطفه خفه می گردد، جنگ جهانی دوم اتفاق افتاد و تأثیرات آن دامن ایران را نیز فرا می گیرد. در این اوضاع و احوال، چوبک که هیچ واقعیتی از نگاه تیز بین او پنهان نمی ماند، چگونه می توانست از امید بنویسد و چشمش را به روی واقعیت های تلخ ببندد. چوبک نویسنده ای واقعیت گرا بود و در دوره ای زندگی می کرد که واقعیاتی تلخ آن چنان اطرافش را احاطه کرده بودند که چاره ای جز دیدن آن ها نداشت. این فضا مسلماً در روحیه ی جوان پر اخلاقی چون صادق چوبک تأثیر بسزایی باقی می گذارد. تم مرگ و نگاه تلخ به زشتی ها و پلشتی های زندگی در آثار چوبک، نشأت گرفته و رشد یافته است. کودتای ۲۸ مرداد شکاف و گسست بزرگی را در تاریخ و فرهنگ ایران بوجود آورد. کانون های اجتماعی و فرهنگی از هم متلاشی شده و موجب بی اعتمادی و سوء ظن بر روابط اجتماعی شدند. ترس و ناامیدی بر تلخی زندگی مردم بویژه روشن فکران و نویسندگان می افزاید. در

آثار نویسندگان، نوعی پریشان فکری جنون و خودکشی حاکم می شود که بازتابی از دنیای بیرون است. ادبیاتی که در این دوره تولید می شود، بر بستر روانی اجتماعی رشد می کند و مملو از اعتراف به احساس بیهودگی و سر خوردگی است. در این مقاله به بررسی اگزیتانسیسم در داستان گل های گوشتی پرداخته شده است. همچنین مؤلفه های آن «مرگ، رنج، ترس و گناه» بررسی می شود. فلسفه ی اگزیتانسیسم دینی تحلیل خود از سرنوشت بشر را بر سه استنباط بنیادی استوار ساخت و سه نشانه ی هستی برای آن در نظر گرفت. در این مقاله سه اصل اگزیتانسیسم (استحسان، اخلاقی و ایمانی) بررسی می شود.

پیشینه ی پژوهش

مقالات پراکنده ای در خصوص پیوند اگزیتانسیالیسم با برخی از آثار ادبی نگاشته شده است که از آن میان می توان به «نگاهی اگزیتانسیالیستی به بخش هایی از شاهنامه» (قوام، ۱۳۸۷) «موقعیت های مرزی در فلسفه های اگزیتانسیسم و نهج البلاغه» (خردمند، ۱۳۹۲) «اگزیتانسیالیسم هدایت وین بست نوستالژی در سگ و لگردد» (موسوی، ۱۳۸۸) اشاره کرد. تا کنون پژوهشی مستقل در زمینه بازتاب اگزیتانسیسم در آثار ادبی به کار نرفته است، خلأ تحقیقاتی در این مورد ضرورت انجام پژوهش را به اثبات می رساند.

روش پژوهش

روش پژوهش به صورت کتابخانه ای، توصیفی و تحلیلی می باشد.

صادق چوبک

صادق چوبک، فرزند آقا محمد اسماعیل (بازرگان) و رقیه سلطان در ۱۲ تیرماه سال ۱۲۹۵ ه.ش در بوشهر متولد شد. در سال ۱۳۱۳ موفق به اخذ گواهی نامه ی سیکل گشت. در سال ۱۳۱۴ در کالج امریکایی تهران به ادامه تحصیل پرداخت. با قدسی خانم (همسرش) و مسعود فرزند و پرویز ناتل خانلری آشنا شد. در سال ۱۳۱۵ با صادق هدایت آشنا شد. در سال ۱۳۱۶ موفق به اخذ دیپلم از کالج امریکایی تهران گشت. با قدسی خانم ازدواج کرد. سرانجام در روز جمعه، ۱۲ ژوئیه ی ۱۹۸۸ صادق چوبک در امریکا و در سن ۸۲ سالگی درگذشت. جسد چوبک به درخواست خودش سوزانده شد.

گل های گوشتی

داستان کوتاه گل های گوشتی، دومین داستان از مجموعه داستان خیمه شب بازی «صادق چوبک» است که نخستین بار در ۱۳۲۴ انتشار یافته و پس از آن نیز بارها تجدید چاپ شده است. شخصیت اصلی؛ مردی تریاکی است که در قبال فروش کت خود، ده تومان بدست می آورد و تصمیم می گیرد با آن پول به خانه ی زنی بدنام برود و یک تریاک سیر بکشد. او حتی برای توجیه این عمل خود احساس می کند: «با فروش آن سنگینی، یک مشت پشم و پنبه و قیود دروغی اجتماعی را از دوش خود برداشت.» (چوبک، ۱۳۵۴: ۲۵) شخصیت داستان پس از آن، بین راه با دیدن اندام شهوانی زنی که گل های خشخاش روی لباسش دارد، امیالش تحریک می شود. اما از آنجا که پی هر خواسته ای رنجی همراه است، با دیدن طلبکار یهودی آن سوی خیابان، از ترس و ناراحتی هرگونه میل و احساسش فلج می شود. تضاد و تناقض غریبی که در ذهن شخصیت داستان رخ می دهد؛ تا جایی که باعث دگرگونی و تحول او می شود. جایی که طلبکارش بر اثر تصادف با یک کامیون له و لورده می شود و او می داند که از شر او برای همیشه راحت شده است، اما از این موضوع احساس رضایت نمی کند. حتی دیدن گل های گوشتی لباس آن زن اشرافی نه تنها وسوسه اش ایجاد نمی کند که احساس می کند از عطر مرفین آن زن؛ بوی پهن و استخوان جمجمه ی انسان له و لورده شده به مشام می رسد.

درآمدی بر اگزیتانسیسم و مبانی آن

آنچه را که با «من» به آن اشاره می شود، اگزیتانسیسم است. اگزیتانسیسم همان «من» است تا وقتی که به صورت موجودی عینی همچون یک شیء تلقی نشده باشد. اگزیتانسیسم را با تجربه های عادی نمی توان تجربه کرد، باید با آزادی و انتخاب آن را محقق ساخت. «اگزیتانسیسم متفاوت از هر آن چیزی است که از خارج به من مربوط می شود و زایل شدنی است و به شرایطی وابسته است که من آن را ننهادم» (استراترن، ۱۳۷۹: ۱۹۹) «هر تلاشی برای تعریف و مفهومی کردن اگزیتانسیسم تجربه از دست دادن معنای واقعی آن است، اگزیتانسیسم مفهوم نیست، نشانه ای است مشیر به ورای همه موجودات عینی.» (مصلح، ۱۳۹۴: ۱۶) «انسان در اولین مراحل آگاهی به خویشتن، خود را به عنوان موجودی (دازین) (وجود جسمانی) در بین دیگر موجودات می یابد؛ در شرایطی که خود او فراهم ساخته، شرایط فرهنگی، طبیعی و تاریخی. اما چون باید عمل کند و انتخاب نماید از این شرایط فراتر می رود. بالاخره اوست که باید تصمیم بگیرد که واقعا چیست. ابتدا از محیط و شرایط احساس امنیت می کرد و پرسشی نداشت ولی به نحوی احساس «شکست» و عدم امنیت در شرایط و اوضاع پیرامونش او را به اگزیتانسیسم خاص خود ملتفت می کند. موقعیت هایی در زندگی انسان به وجود می آید که او را متوجه مرزها و محدودیت ها و مقدرات خویش می سازد. این تجربه را تجربه نهایت (Limit) و موقعیت ها را موقعیت های مرزی می

گویند. «(یاسپرس، ۱۳۹۰: ۹۹) انسان در موقعیت های عادی می تواند آن را تغییر دهد و مطابق خواست خود از آن ها استفاده کند، ولی به طور خاص در چهار موقعیت «مرگ، رنج، ترس، گناه» احساس می کند که نمی تواند آن ها را تغییر دهد و با اموری گریزناپذیر روبه روست.

انواع موقعیت های مرزی

با وجود آن که موقعیت های مرزی یکی از مبانی اگزیستانس ها به حساب می آید و همه ی اگزیستانس ها آن را قبول دارند، اما تعبیر های گوناگونی از آن داشته اند. «موقعیت های مرزی عبارت از «مرگ، رنج، ترس و گناه» انسان در موقعیت های مرزی شکنندگی شرایط بیرونی حیات را تجربه می کند و به دریافتی عمیق از حیات نایل می آید. مرگ همیشه با انسان است. آگاهی به مرگ موقعیتی است که «دازین» خود را در تهدید می بیند. در این حالت دازین منتفی می شود و انسان به اصل هستی خویش رجوع می نماید و اصل اگزیستانس که امر متعالی است به نحوی بر او رخ می نماید. رنج همواره ملازم ذات انسان است. به تعبیر نیچه انسان چنان سخت رنج می کشد که خنده را اختراع کرده است.» (باتلر، ۱۳۸۱: ۸۷) ترس و گناه نیز مقتضای حیات انسان است، ولی در اغلب اوقات انسان از این موقعیت ها اعراض و غفلت می کند. استقبال از این احوال و تجربه حال نهایت و پذیرش آن ها باعث به خود آمدن انسان می شود. سست بنیانی محیط و شرایط بیرونی و دل خوشی های بی اساس خویش را در می یابد. با تداوم این تجربه و دریافت، هستی نمایی این جهان، نور حقیقت می تابد و احساس و بستگی و ارتباط با امر متعالی حاصل می شود. این تجربه اساسی به گونه ی جهش به دست می آید. «گذشتن از سطح دازینی و نیل به سطح اگزیستانس منوط به جهش است. جهش به سویی که فراتر از اندیشه است.» (یاسپرس، ۱۳۹۰: ۸۴) اگزیستانس در چنین احوالی روبه تعالی بودن وجود خویش را تجربه می کند این تجربه نهایی و مقدمات عقلی آن، بدون یکدیگر بی حاصلند. عقل و تفکر بدون تجربه اگزیستانس در انسان، به انس و الفت با امر متعالی نمی انجامد.

خصلت های موقعیت های مرزی

اگزیستانس ها معتقدند موقعیت های مرزی دارای دو ویژگی منحصر به فرد هستند:

الف) خود حقیقی انسان را به وی نشان می دهد؛ افعال انسان در موقعیت های عادی واضح و معمولی و بر اثر روزمرگی، هم رنگ با جماعت است، اما فعل او در موقعیت های مرزی خود حقیقی اش را آشکار می سازد؛ اگزیستانس ها معتقدند که موقعیت های مرزی سبب دگرگونی در افکار «من» می شود و نگاه متفاوتی را نسبت به «خودم» ارائه می دهد؛ یا به عبارتی خودم را به خودم می شناساند. «از نظر ایشان، از آن پس دیگر گفتن کلمه «من» معنای جدیدی پیدا می کند. یاسپرس این دگرگونی در موقعیت ها را به نوعی جهش (Leap)، تعبیر می کند. از نظر او، این جهش و شناخت انسان نسبت به خود، در بروز موقعیت های مرزی، دفعتاً صورت نمی گیرد، بلکه دارای مراتبی است؛ نخستین جهش، آن هنگام است که انسان در اندیشه در باب همه چیز دچار نوعی تردید شود، این امر سبب می شود تا وی از وجود معمولی به انزوای جوهری معرفت کلی (Substantial Solitude of Universal Knowledge) برسد؛ یعنی در معرفت کلی که مورد اعتماد ماست، تردید کند. اما جهش بعدی مبتنی بر این نگرش است که حضور ضروری انسان در جهان، به شکست می انجامد. این جهش سبب می شود تا وی از تفکر علمی درباره اشیا به شرح و توضیح ممکنات (possible Elucidation of) روی آورد. در نهایت سومین جهش، انسان را از موجودی با هستی های ممکن به وجودی حقیقی در موقعیتی استثنایی تبدیل می کند؛ به عبارت دیگر اولین جهش منجر به آن می شود تا من، جهان را با دیده ای فلسفی بنگرم. «(فلین، توماس: ۶۷) «دومین جهش مرا به فلسفه ورزی در باب تأملات وجودی (Existential elucidation) و آ می دارد و در سومین جهش، من به عنوان موجود حقیقی (Existenze)، زندگی فلسفی و حقیقی خود را در پیش می گیرم. «(همان: ۶۸) از موقعیت های مرزی گریزی نیست؛ ممکن است همه ی انسان ها به یک اندازه در موقعیت های مرزی قرار نگیرند، اما کم و بیش موقعیت های استثنایی و خاصی برای همه انسان ها به وجود می آید که نمی توانند از آن ها فرار کنند. «یاسپرس معتقد است ما تنها زمانی می توانیم از موقعیت های مرزی رها شویم که از آن غفلت کنیم یا چشمانمان را به رویشان ببندیم. اما در عوض، تنها روش منطقی برای مقابله با آن ها، این است که عکس العملی نشان دهیم. آن هم نه از طریق برنامه ریزی ها یا حساب و کتاب های متداول، بلکه از طریق خود شدن آن هم به تمامی و با چشمانی باز» (یاسپرس، ۱۳۹۰: ۴۵)

ماهیت موقعیت های مرزی

بر طبق اندیشه ی اگزیستانس ها، موقعیت های مرزی هم مدلول قوانین طبیعی هستند و هم مدلول واقعیت های روان شناسانه؛ از این رو قرار گرفتن در موقعیت های مرزی، سبب برانگیختگی احساسات انسان نیز می شود؛ از آن جا که اگزیستانس ها معتقدند که انسان عقل صرف نیست، بلکه مجموعه ای از تعقل و عواطف است، بنابراین برای دستیابی به حقیقت انسان، نیز می توان از احساسات بهره برد. «ایشان عواطف و احساسات را منابع بصیرت و معرفت می دانند، بصیرت و معرفتی که در زمره ی عمیق ترین و آشنا ترین بصیرت های در دسترس ما هستند. البته بر مبنای اگزیستانس ها، با وجود آن که احساس در وجود انسان جایگاه ویژه ای دارد، صحبت از احساس صرف، مانند عقل صرف، امری انتزاعی است که به شناخت انسان کمکی نمی کند، این قرار گرفتن در موقعیت و تجربه ی احساس است که بیش از پیش انسان را به درک خویش نائل می گرداند. بنابراین موقعیت های مرزی

، تنها شامل یک وضعیت استثنایی نمی شود ، بلکه تجربه ی احساسی خاص مانند اضطراب یا ترس را نیز در بر می گیرد . به عبارت دیگر موقعیت های مرزی هم اوضاع وهم احوال مرزی انسان است . « (مک کواری ، ۱۳۷۷ : ۸۹)

مراحل سیر اگزستانس

« کی یرکه گور » چون اگزستانس را عین سیروورت و انتخاب و تصمیم می دانست ؛ پس باید مراحل مختلفی را که اگزستانس در آن ها سیر می کند ، نیز تبیین کند با تفاوت هایی که در شرح جزئیات این مراحل وجود دارد ، وی به طور کلی سه مرحله از سیر را از هم جدا می کند . (۱) مرحله استحسانی و لذت جویی (۲) مرحله اخلاقی و وظیفه شناسی (۳) مرحله ایمانی و مطلق جویی .

مرحله استحسانی

هر انسانی به طور طبیعی در مرحله اول عمل خویش در همین مرحله متولد می شود و اغلب مردم تا پایان عمر هم از این مرحله فراتر نمی روند . « انسان در این مرحله خود را کانون همه عالم تلقی می کند . خواسته هایش جزئی است و همه همت او در کسب لذت بیشتر است . همواره در حال زندگی می کند . پیوستگی زمان برای او مفهومی ندارد . همه چیز او را به تفکر و تأمل نمی کشاند . از سطح عبور نمی کند و چون لاقید وی عار است . از هر چه که عیش آنی او را بر هم زند ، اعراض می کند . از انتخابی که او را متعهد کند و در طول زمان ملزم سازد ، اجتناب می کند . بیش تر دستخوش اتفاقات و تصمیمات آنی است . چون انتخاب آگاهانه و مصمم بودن اصولی می طلبد . به ازدواج تن نمی دهد . بیشتر در صدد اغوا و اغفال کردن است . تا لذت او از چیزی به پایان رسید ، دنبال چیز دیگری برای لذت بردن است . پس تابع عقل و منطق و طرح نیست و هیچ برهان و دلیلی عقلی و منطقی هم قادر نیست ، او را از دنبال کردن خواستش منصرف سازد بالاترین حد کمال در این مرحله آن است که فرد با طرح و نقشه ای در صدد لذت جویی برآید . البته در این شخص روش کامیابی و حصول نتیجه از روشی که به کار برده است ، او را لذت می بخشد . « (کی یر کگور ، ۱۳۹۱ : ۷۸)

مرحله اخلاقی

« علایم ورود شخص به مرحله اخلاقی اهمیت یافتن نظم ، غایت و اصول و خواست های کلی در زندگی اوست . انسان اخلاقی جدی است ، شخص اخلاقی به خویش نمی اندیشد به جمع می اندیشد . حتی خویشتن را در ذیل اصول عام مربوط به انسانیت می شناسد ، به اصولی حاکم بر زندگی قابل است ، پس تا می تواند باید آن اصول را بشناسد و حیات خود را بر آن منطبق سازد ؛ لذا اهل عمل به تکلیف است . تکلیفی که خود از روی آگاهی برگزیده است ، هر چه را برعهده گیرد ، سعی می کند که به خوبی به انجام رساند . یکی از نمود های این وضع ازدواج است . او با تقید و تعهد خود را در طول زمان اثبات می کند . عشق دوره اول اگر از سر لذت بود ، اکنون عشقی دارد که بدان پایبند است و در طول زمان می خواهد آن را با حفظ مصداق عینی اش حفظ کند . او بیش از آنکه در صدد لذت نامقید و خوشی های پخش شده در آنات زمان باشد سرور خود را در داشتن آرامش جستجو می کند . این آرامش خاطر ناشی از خود خواهی و تنها اندیشیدن به خویش نمی تواند باشد ، بلکه ناشی از عقل و قانون کلی است که جای جزئی را گرفته است . اما در مورد زمان ، در مرحله استحسانی آدم لذت جو با کشتن زمان ، از آن غفلت می کرد ، ولی آدم اخلاقی سیر زمان را در جاودانگی متوقف می کند . « (همان : ۷۹)

مرحله ایمان

« در مرحله اخلاق شخص به سوی تکلیف و وظیفه و بقاء و اصول کشیده می شود ، ولی به نظر کی یرکه گور این وضع بینابین است و همان طور که عنوان کتاب « یا این یا آن » القاء می کند ، مرحله ای است بین دو وضع . مثلاً شخص اخلاقی مقید به اصول و عامل به تکلیف بالاخره یا باید دست از تکلیف بر دارد و یا به سر چشمه اصلی تکلیف رجوع کند . چون نسبت شخص به کلی هم در نسبت او با امر مطلق تعیین می شود ، حتی خویشتنی که با رجوع به اصول به دست آورده است ، تنها در نسبت با ابدیت است که معنا خواهد داشت به هر حال مرحله ایمان مرحله ای است که انسان در آن ، به بالاترین مرحله اگزستانس نایل می آید . ایمان توأم با رنج و محنت و ریاضت است . شور و شوق از ایمان بر می خیزد ، باعث پذیرش خلاف عقل و خلاف عرف می شود . ابراهیم که مظهر این مرحله است ، محال را می پذیرد . او یکبار شاهد امر محال بوده ، فرزندی خلاف عادت به او عطا شده ، اکنون خود را ملزم به قربانی کردن فرزندش می یابد . او دریافته است که آنچه برای انسان محال و خلاف عقل است ، برای خداوند محال و خلاف عقل نیست . پس ابراهیم فرزند را به قربانگاه می برد و آنچه لازمه تسلیم و رضاست ، به جا می آورد . این عمل ابراهیم مظهر جوهر یگانه او و ناشی از ایمان اوست . تا وقتی انسان تابع عقل خویش است ، موجودی پاره پاره است . با ایمان و عشق و رضا و تسلیم ، به موجودی یکپارچه که تمام وجودش در طلب و خواست او خلاصه شده است ، تبدیل می شود . در این حال شخص عقل را از دست می دهد تا خداوند را بیابد . نیل به این مرحله مستلزم لطف و عنایت اوست . « (همان : ۸۰)

تحلیل «موقعیت های مرزی» در داستان گل های گوشتی

موقعیت های مرزی نظیر «مرگ، رنج، ترس و گناه» موقعیت هایی هستند که سبب می شوند انسان به وجود اصلی خویش رجوع کند و اصل اگزریستانس که امر متعالی است به نحوی بر انسان رخ می نماید. داستان گل های گوشتی صادق چوبک سراسر پراز مضامینی چون «مرگ، رنج، ترس و گناه» است.

مرگ

از نگاه انسان شناسی جدید، «مرگ آگاهی» عنصری اساسی در قوام وجود انسان است که او را از حیوان متمایز می کند. از نظر انسان شناسان عموماً، و اگزریستانس ها خصوصاً؛ آگاهی از مرگ، «آگاهی از زندگی روبرو پایان» است. به عبارت دیگر، «ایشان معتقدند مرگ آگاهی در وهله ی اول، تأملاتی نظری درباره ی پایان جهان و زندگی انسان نیست، بلکه تلاشی است برای یافتن چوب معنایی که در درون آن، زوال و فنا وجود انسان قرار می گیرد.» (مک کواری، ۱۳۷۷: ۳۰) به عبارت دیگر، برای اگزریستانس ها، مرگ، بیش تر، حدود و مرزبندی های زندگی را آشکار می سازد تا خاتمه دادن به آن را؛ از این رو اگزریستانس ها توجه خاصی به مرگ نشان می دهند و با وجود اختلاف نظر درباره ی موقعیت های مرزی، اکثراً، بر سر مرگ، به عنوان یکی از آن موقعیت ها توافق دارند. امکان مرگ، همانند امکان نقطه ای در انتهای یک راه نیست که انسان با صرف وقت بدان برسد. این نوع نگرش به مرگ، نگرشی صرفاً آفاقی است که انسان را بیش تر از آن که به مرگ نزدیک کند، از آن دور می سازد. «به علاوه، مرگ موقعیتی است که هیچ کس نمی تواند آن را به جای من انجام دهد و من نیز نمی توانم این موقعیت را به جای دیگری انجام بدهم. با این نگرش، مرگ، از نظر او، امری شخصی، تکرار ناپذیر و غیر قابل آموزش است، چیزی است که باید خودم آن را تحمل کنم؛ به عبارت دیگر، هیچ کس دیگری نمی تواند به جای من بمیرد.» (بارت، ۱۳۵۴: ۱۹۹) و در حقیقت لحظه مرگ است که انسان به وجود اصلی خویش واقف می شود و اصل اگزریستانس اتفاق می افتد. تراوشات اندیشه و تفکر چوبک در باب بعضی از واقعیات محض نظیر مرگ در داستان هایش با گفتگو میان شخصیت های ساختگی اش نمایان می گردد. چوبک مرگ را در همه افراد متمدن و گدا و فقیر همه را یکسان می پندارد. چرا که غم بارگی و عذاب و رنج توام با ناراضیاتی حتی برای کسی که به مال و مکننت فراوانی رسیده بود نیز وجود دارد. از نظر چوبک حاصل مرگ می تواند نوعی عبرت پذیری و دست برداشتن از بسیاری کردارهای نادرست حتی در برهه ای از زمان کوتاه را در برگیرد. با یاد مرگ انسان می تواند عاقبت اندیش تر به پیرامونش بنگرد و از آن بهره صحیح تری ببرد. چوبک مرگ را نشانه و نمونه قاطعی برای عبرت انسان های طمع کار و رذل می پندارد و رهایی از تعلقات و وابستگی های پر مشقت دنیوی که پیرامون ما را فرا گرفته و گاه توام با زرق و برق های هوس انگیزی است، که عاقبت همه ما بدان جا ختم می شود. این امر نقطه اشتراک تفکر چوبک با اگزریستانس ها است این امر نیز تا به امروز کاملاً محقق گشته است پس چرا خوب نباشیم و به حقوق یکدیگر تجاوز کنیم. در زندگی با شکوه و پر جلال شاهان ایرانی؛ شیشه ی کوچکی مملو از زهری گران بها وجود داشت. از طرفی حکیمان و عرفای ایرانی مرگ را همه جا حاضر می دانستند و به شاگردان آرامش؛ انتظار و استقبال شایسته ای را توصیه می کردند که ناشی از یکی شدن با او خواهد بود. همچنین ترس از مرگ آغاز فلسفه و علت غایی ادیان است. فرد عادی نمی تواند تن به مرگ دهد و همین امر فلسفه ها و خدانشناسی های متعدد به وجود آورده است. اینکه همه جا ایمان به خلود و بقا دیده می شود خود دلیل بر این وحشت شدید از مرگ است. پس بی خود نیست که در این داستان تأکید زیادی بر مرگ می شود. مراد شخصیتی ضد اجتماعی داستان است و با زمین و آسمان بر سر جنگ است و تنها برای خود می کوشد. نخستین نمود این شخصیت، رویارویی او با مغازه داری یهودی است که دو تومان به وی بدهی دارد و با آن که در حال حاضر چند برابر آن را در جیب نهاده، خیال ندارد قرض خود را بپردازد و پیه هر چیزی را به تن خود مالیده «من برام چه فرق می کنه که این جهود پدرسگ جلو چشم مردم یقه ی منو بچسبه و دو تومنشو بخواد؟ مگه تا حالا صد دفعه بیش تر همین الم شنکه رو راه ننداخته؟» (چوبک، ۱۳۵۴: ۲۸) شخصیت داستان اکنون برای خرج کردن پول خود برنامه ای دارد. «حالا که بود و نبود من بسته به این تیکه کاغذ، چرا از دستش بدم؟ برم تریاک سیری بکشم و عرق سیری بخورم و برم خونیه ی مهین بخوابم... گور پدرش!» (چوبک، ۱۳۵۴: ۲۹) و عزم کرده که دیناری از پولش را به طلبکار ندهد. «اگه آسمون بری، زمین بیای، یه قرون بهت نمی دم. حالا بیا جلو و ببین. ندارم. دارم؛ نمی دم» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۵) میان کوشش طلبکار برای رساندن خود به «مراد» و راه بندها خیابان تقابل وجود دارد؛ گویی قرار نیست در این داستان، کاری به اتمام و شخصیتی به مراد خود برسد. یهودی طلبکار به یک حرکت خودش را از روی چهارپایه به خیابان پرت کرد. چند ثانیه گذشت و هنوز یهودی طلبکار از کنار خیابان حرکت نکرده بود، زیرا یک شورت سواری... سر راه را به او گرفته بود. ناچار صبر کرد. چند لحظه ی دیگر گذشت. حوصله ی طلبکار سرآمد و هر دم سر جای خود می لولید و منتظر رد شدن شورت بود، اما نگاهش به مراد بود و چشم موش کور مانند خود را از او بر نمی داشت» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۴-۳۵) مغازه دار طلبکار برای آن که شکار را گم نکند، بر شتاب خود می افزاید اما میان آنچه او اراده کرده و آنچه بر قلم تقدیر رفته، تقابلی آشکار وجود دارد. «اما هنوز طلبکار به میان خیابان نرسیده بود که یک کامیون ده چرخ... به او برخورد و او را زیر گرفت... بالا تنه ی یعقوب له و لورده شده بود و باقی بدنش مثل پشم آتش گرفته تو هم گنجله شده بود» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۶) اکنون «مراد» از آسیب طلبکار آسوده شده و باز احساس آزادی می کند: «یک بی قیدی و آزادی خاطری درش پیدا شده بود. سبک شده بود. باز هم تنها بود... او خودش بود و خودش» (چوبک، ۱۳۵۴: ۴۰-۴۱) او یک بار دیگر در پایان داستان بوی زن کدایی را می شنود اما این دفعه دیگر همان احساس لذت پیشین را ندارد. دیدن جسد له شده ی طلبکار، دلشوره ای در او پدید

کرده است. این حالت، آمیزه ای از حس پوچی و تلخی زندگی و حسی استعلایی است. او دو بار این احساس را تجربه کرده است: نخست، هنگامی که لذت دیدن گل های گوشتی را بر روی پیرهن زن دلفریب دریافت؛ گویی به مکاشفه ای زمینی اما زیباشناختی دست یافته است و بار دوم، وقتی که تلخی مرگ را با تمامی فهم ناقص و غریزی خود احساس کرد. چوبک با توصیف زندگی آدمهایی که طعمه ی فقر، بی فرهنگی و تعصب می شوند، به وضع موجود اعتراض می کند. اما همانگونه که در کل داستان میبینیم، چوبک منادی تغییرناپذیری وضع موجود است. اگزیزستانس در داستان گل های گوشتی در تراژدیها و صحنه های تلخ و غم انگیز زندگی است که توأم با نکبت و پلشتی شخصیت های داستان اتفاق می افتد، در حقیقت با مرگ یهودی طلبکار اتفاق می افتد. مراد در اوج، از خود کنده می شود و با وجود آن که به بافت و زمینه ی زندگی روزانه ی خود می اندیشد، به سوی اندیشه ای متفاوتی، اندیشه ی غلبه ی مرگ، بر احساس شهوت و نفرت یا غلبه ی آن بر ولع برای تریاک کشیدن رانده می شود داستان، با احساس آزادی از قید پوشاک و فروش کت آغاز شد و با احساس اسارت در چنگال گریزناپذیر مرگ پایان یافت.

رنج

هیچ انسانی بر روی زمین از رنج در امان نیست. از نظر اگزیزستانس ها، رنجش بشر در انواع و اطورا گوناگونی مانند بیمار ی های فیزیکی، ناراحتی های روانی و درونی یا شرایط بیرونی چون بی عدالتی، بر وی تحمیل می شود. اما در هر صورت همه ی انسان ها با یکدیگر، در تجربه ی رنج سهیم هستند. « بنا بر اندیشه ی اگزیزستانس هایی همچون یاسپرس، اگر زندگی آدمی سراسر شادی و لذت باشد، خود بودن، سخت تر از هنگامی است که وی در رنج و محنت بسر می برد. چرا که اصولا انسان در مواقع خوشی و لذت از خویشتن غافل است، حال آنکه در هنگامه ی سختی و رنج، تمام تلاش خود را بکار می برد؛ در شرایط دشوار، انسان ها تلاش می کنند تا خود و مهارت های درونی خویش را بهتر بشناسند و از طریق تقویت و به فعلیت رساندن آن مهارت ها با موقعیت دردناکی که در آن بسر می برند، مبارزه کنند. از این جهت محدودیت و محنت، هستی انسان را متعالی ساخته و من حقیقی را به وی می شناساند. » (یاسپرس، ۱۳۹۰: ۹۹) درد و رنج باعث گشایش ذهن انسان و تفکر او به هستی امور می شود. اگزیزستانس ها معتقدند که درد یکی از اعضا بدن، باعث جلب توجه انسان به آن ناحیه می شود و همین توجه و التفات زمینه ی هستی امور را موجب می شود. عدم درک انسان از هستی شناسی و دلهره ی از آن، باعث درد و رنج انسان می شود و همین درد و رنج، باعث گشایش ذهن انسان بر هستی خود و جهان می شود. « در نظر اونامونو نیز، « درد و رنج » مانند نظر تمام پیروان فلسفه ی اصالت وجود خاص انسانی، وسیله ی بیداری است. پای آگاهی از شخصیت و در جریان امور قرار گرفتن و فعال بودن، دردمندی، اساس کار است. » (نوالی، ۱۳۷۴: ۷۷) این جهان برای صادق چوبک آمیخته و مملو از رنج و درد است، هر چند برای دیگران جای شادی و خوش گذرانی است؛ اما از آنجا که شالوده ی تفکر وی را رنج و درد تشکیل داده است، سایه ی این تفکر بر عالم انتشار یافته و تمام اجزای آن را آمیخته با درد می یابد. درون مایه داستان گل های گوشتی، ترس و رنج است. و در این رنج و ترس است که مراد به درک وجود اگزیزستانس نائل می شوند. چوبک در این داستان با توصیف بی پروا از واقعیت های پنهان داشته شده ی جامعه ای اخلاق زده، با ریاکاری و تزویر می ستیزد، و خواننده را وادار می کند تا با نگاهی شسته شده از غبار عادت، به زندگی آدم هایی بنگرد ناتوان از ارضای خواهش طبیعی به یکدیگر نفرت می ورزند. (پیروز، ۱۳۸۶: ۱۶۵) خرافات و قشری گری های عوامانه، و عمل کرد نظام های فاسد، بر سرنوشت انسان ها تاثیر ناگوار و مخرب دارند. و آن ها را در نکبت و فقر وادبار غرقه می سازند. انسان ها در این داستان از تنهایی رنج می برند. داستان غم بار و تراژدی خوفناک انسان در عصر ماشین است که از مقام اشرف مخلوقات نزول کرده و در اسفل در جات انسانی و حتی حیوانی گرفتار آمده است. این حیوان بیمار در اوج ناامیدی، بنده شهوت و اسیر پریشانی واضطراب شده است. و شاید به همین دلیل است که شخصیت های این داستان در آغاز از رسیدن به مرحله ی اگزیزستانس ایمانی محروم می مانند و از مرحله اگزیزستانس استحسانی و اخلاقی فراتر نمی روند و در پایان مراد با دیدن جنازه طلبکار یهودی اگزیزستانس ایمانی را تجربه می کند.

ترس آگاهی

یکی از خصلت های اختصاصی اگزیزستانس ها، تأکید روی احساسات یا حالات انسان به عنوان عوامل منکشف کننده ی حقایق درباره ی هستی وی است. برخی از ایشان احساساتی مانند دلشوره، ملال و یا حتی تهوع را به عنوان احساسات هستی شناسانه در نظر می گیرند که می توانند جنبه های درونی و تاریک وجود انسان را آشکار کنند. برخی دیگر از اگزیزستانس ها احساساتی چون سرور، امید و یا تعلق داشتن را از سنخ احساسات هستی شناختی معرفی می کنند. اما علت اختلاف نظر فیلسوفان این مکتب، نسبت به در نظر گرفتن احساسات سلبی و یا ایجابی به عنوان احساس مهم و هستی شناختی، در این جا، ربطی به نگاه دینی یا غیر دینی آنان ندارد. چنان که « کی یرکگور عارف مسیحی، دلشوره را به عنوان حس هستی شناسانه مطرح می کند، حال آن که نیچه، شادی و سرور را در اولویت احساسات هستی شناسانه قرار می دهد. در هر صورت، آن چه مهم است، نگاه غالب در میان اگزیزستانس ها با توجه و درک تراژیک آنان از زندگی است. » (مک کواری، ۱۳۷۷: ۱۶۳) بدین منظور در این جا به دلشوره به عنوان حس و انفعالی هستی شناسانه و نهادین پرداخته می شود. « از نظر کی یرکگور، دلشوره تنها در تکوین خاص انسان موجودی متشکل از روح و بدن است. یافت می شود نه در حیوانات یا فرشتگان. بنا بر اندیشه ی اگزیزستانس ها، انسان به واسطه ی مسئولیت ناشی از انتخاب همواره به نوعی، در حالت دلشوره و تشویش درباره ی نتایج انتخاب خود بسر می برد، از این رو کی یرکگور تعالیر متفاوتی همچون سر گیجه یا سرگشتگی را برای دلشوره بکار می برد. همچنین از نظر او، دلشوره

پیش فرضی برای گناه نخستین است؛ انسان، به سزای آن گناه وهبوط به زمین، همواره در حالتی از اضطراب و دلشوره به سر می برد و این احساس دلشوره همیشگی، به نوعی زمینه را برای ایمان آوردن به خدا در انسان فراهم می آورد چرا که موجب می شود تا انسان متوجه الطاف الهی و فقر و نیازمندی خود به آن ها شود. «(کی یر کگور، ۱۳۹۱: ۲۴-۲۵) دلهره و اضطراب، حاصل موقعیت خاص انسانی است؛ انسانی که در پهنه ی هستی به تنهایی مسئول وجود خویش است و باید با گزینش طرح های مناسب، وجود ممکن خویش را به ظهور برساند. بر این اساس اگزیزستانس ها معتقدند «وقتی که افراد تشخیص دادند که آنها مسئول تصمیمات، اعمال و عقایدشان هستند، دلهره بر آنها چیره می شود» (همان: ۲۶) شخصیت داستان، یک بار با فروش کت خود احساس سبکی می کند، یک بار با داشتن ده تومن پول در جیب خود احساس اعتماد به نفس و بار دیگر با تصور کشیدن تریاک در چند دقیقه ی دیگر، پیشاپیش احساس سرخوشی می کند. «حس کرد که اندکی اعصابش تسکین یافت» (چوبک، ۱۳۵۴: ۲۶). «با استشمام بوی عطر آگین و مورفین مانند زن، از خود می رود» (همان: ۲۷). «مراد در لذت افیون زبون کننده ی زیبایی این زن فرورفت» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۳) و آخرین بار با از میان رفتن طلبکار، سرخوش می شود. «مراد که راحت و بی اعتنا دست هایش را توی جیب شلوارش کرده بود... نفسی به راحتی کشید. بارش سبک شده بود؛ گویی هیچ اتفاقی نیفتاده بود» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۶). توازی و تناوب «ترس آگاهی» می تواند به داستان، هارمونی و ضرباهنگ خاصی بدهد. خماری چند روزه، حالت تمرکز و ذخیره ی سرخوشی را از او می گیرد. جاذبه های زنانه به ضد خود تبدیل و مایه ی وحشت او می شود: «ناگهان به نظرش رسید که در سایه روشن درخت های خیابان، گوشت های بدن آن زن فروریخت و تمام گل های گوشتی آن متلاشی شد... دلش زیر و رو شد. خواست بالا بیاورد» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۴) مراد البته از زیر ماشین رفتن طلبکار خود خرسند می شود، اما مشاهده ی صحنه ی «مرگ» آدمی، این لذت زودگذر را بی درنگ تباه می کند و ترس بر او حاکم می شود. «خون سیاه دلمه شده ای، رو سنگ فرش خیابان ولو بود... حالت تهوعی به مراد دست داد. دهن دره ای کرد و به یاد تریاکش افتاد» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۸) چون دیگر بار، عطر بوی مورفینی زن کدایی را می شود که از یک مغازه ی خرازی بیرون آمده، همان احساس خوشایند پیشین را دیگر ندارد. مراد دچار ترس شده است؛ غرایض حیوانی و نفسانی از او دور شده بود، در اینجا است که مراد از اگزیزستانس استحسانی فراتر می رود و اگزیزستانس اخلاقی را تجربه می کند بو و صحنه ی لاشه ی له شده ی طلبکار با بو و اندام زن، درهم می آمیزد: «اما این بار، عطر او بوی پهن و استخوان مجمه و مغز له شده و خون سیاه دلمه شده ی آدمیزاد را می داد» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۹) «گل های گوشتی صادق چوبک وصف رابطه های برزخی در دوزخ گند آلود، هراس آور و تحمل ناپذیر زیستگاهی است که گریز و رهایی از آن جزء در آرزو نمی گنجد همه آرزوی رهایی در سر دارند اما به اجبار (عادت و ترس) بر جای خود میخکوب شده اند. ترس و بدبینی و بی اعتمادی چنان در خویشتن آن ها خانه کرده است که از سایه خود نیز می هراسند.» (صنعتی، ۱۳۸۲: ۹۸) صادق چوبک از نویسندگانی است که عمیقاً جامعه ای بیمار و اسیر خرافات را می کاود و تصویری هراسناک از آن به دست می دهد. در جهان داستان او جایی برای عشق و شفقت نیست، هیچ کس به دیگری اعتماد ندارد. تنها هراس و فساد و مرگ است که واقعیت دارد. هراس و دلهره ای که ناشی از انتخاب بد شخصیت های داستان است به گونه ای که مسیر زندگی آنها را دگرگون می کند و بخشی دیگر ناشی از سرنوشتی است که اجتماع برای شخصیت های داستان رقم داده است. ترس شخصیت های داستان نقطه اشتراک با اگزیزستانس ها است و در همین هراس است که شخصیت ها اگزیزستانس استحسانی و اخلاقی را پشت سر می گذارند و به مرحله ای بالاتر اگزیزستانس ایمانی نائل می شوند.

گناه

«گناه» به عنوان مؤلفه ای که همواره با ترس آگاهی (anxiety) فلسفی انسان به ظهور و بروز می رسد «(کی یرکه گور، ۱۳۹۱: ۵۳) همواره در کاوش های وجودی فیلسوفان اگزیزستانس مطرح بوده است. در اگزیزستانس، از سویی هر تفسیری از وجود انسانی مشروط به شرح و گزارشی از ایده ی گناه است به این معنا که گناه حالت یا شرط پایدار طبیعت بشری است و از سوی دیگر در افق نگاه برخی از پیروان این فلسفه یکی از امکانات فرد است و انسان پرتاب شده به درون این جهان محکوم به آزادی و مسئول سرنوشت، جامعه و زمان خود است و باید مسئولیت این آزادی و گناهی را که به واسطه ی اعمالش مرتکب می شود بپذیرد. در ادبیات اگزیزستانسی علاوه بر مضامینی چون تنهایی، ترس و مرگ، اندوه، پوچی و بدبینی به این مقوله یعنی احساس گناه ناشی از مسئولیت انتخاب نیز پرداخته می شود. دنیای آدمهای گل های گوشتی دنیایی آشوب زده است، دنیایی زیرو روشده است، میان «مراد» و جمعیتی که در خیابان در حال رفت و آمد هستند، تقابلی هست. او مینشی خودخواه، پرتوقع و خودبزرگ بین دارد و با آن که خود «کسی» نیست، «بهترین ها» را شایسته ی خود می داند و برای داوری دیگران، اعتباری قایل نیست و با «ابراز وجود» خویش را می فریبد: «اگه بنا بشه من به یه مشت الاغ اهمیت بدم، پس فرق من من با اونا چیه؟... اونا که هر کدومشون یه حرم صیغه و عقدی برای خودشون و رفیقاشون ذخیره کرده ن، سگ کیین که من از شون واهمه داشته باشم؟» (چوبک، ۱۳۵۴: ۲۸-۲۹) شخصیت داستان «مراد» زنی زیبا، به اندام و اشراف منش را می بیند و در طمع خام می افتد و به آنان که با وی سرخوش می افتند، حسادت و کینه می ورزد: «من نمی دونم اونا پیشون از ما بهتره؟ مته این که ما اهل این دنیا نیسیم» (چوبک، ۱۳۵۴: ۳۳) «کت، تم نیس و چن ماهه حموم نرفته م و شخصیت اجتماعی ندارم و پول ندارم و کسی بابا - ننه مو نمیشناسه. کی بهم محل می دازه؟ مرده هم لابد میگن: آدم لات آسمون جلیه» (چوبک، ۱۳۵۴: ۲۹) با این همه، همین «لات آسمون جل» از جامعه ای که از آن آکره دارد و برای ایشان پیشیزی قایل نیست، متوقع است: «اونا نمی دونن یه آدمیم مته خودشون، تو شون زندگی می کنه و مته خودشون شکم داره، شهوت داره

و هزار جور احتیاج دیگه داره و به رو خودشون نمیارن و هر کدومشون یه حرم صیغه و عقدی برای خودشون و رفیقاشون ذخیره کرده ن... زنا پیش خودشون میگن: جوون خوشگلیم. برای بغل خوابی بد نیس. اما یکیشون میاد بگه بریم خونیه ی ما؟ نمیگه دیگه» (همان: ۳۰) گاه تغییر و تبدل آنی، در حالات و حسنیات شخصیت است. «مراد» پیش از رویارویی با طلبکار، به زن موصوف نزدیک شده است: «مراد در لذت افیون زبون کننده ی زیبایی این زن فرورفت... تمام حواسش متوجه گل های گوشتی خشخاش بود؛ مثل این که تا آن وقت گل های خشخاش را ندیده و ناگهان آن ها را تشخیص داده بود. با خوشحالی ساده دلانه ای پیش خودش گفت: 'تریاک، گلشم قشنگه. چه قدر خوش رنگن! اما خوب چیزیه ها! گل خشخاشا چه خوشگلش کرده!» (همان: ۳۳) با این همه، این سرخوشی چندان نمی پاید و با دیدن چشمان عقابی طلبکار، تغییر حالت می دهد: «آن عطر مورفینی و سرخی های تحریک کننده ی گل های خشخاش و تکان های جاندار و شهوت انگیز آن گل های گوشتی را فراموش کرد... پستی تلخ آزاردهنده ای در خود حس کرد. تو سرش می جوشید، مراد احساس گناه می کرد، مراد که در یک قدمی مرگ را مشاهده کرده بود، احساس ترس و گناه می کرد. شاید اگر از پولی که از فروش کت بدست آورده بود، قرض خود را ادا می کرد، طلبکار حیران و سرگردان به دنبال او نمی دوید، در حقیقت مراد سبب مرگ او شده بود. چوبک» نویسنده ای جهتدار است. او را با کسان داستان هایش، مهر و کینی است. بر آن کس که شایسته ی مهرورزی است، رحمت می برد. او بر کودکان، تهی دستان، زنان و مردان ستم دیده حتی اگر بسیار خطاکار هم باشند، دل می سوزاند و در عین توصیف وضعیت اسفبارشان، آنان را دوست دارد اما بر انگل ها، دشمنان سوگند خورده ی له شدگان، طبقات ستمگر و ریاکار هرگز نمی بخشاید. او به وابسته بودن شخصیت ها به این یا آن طبقه کاری ندارد و ادعاهای دینی، عرفانی و اخلاقی آنان را به چیزی نمی گیرد اما با آن که به ناحق مورد ستم قرار گرفته، همدلی نشان می دهد. «چوبک» از «مراد» بیزار است و هرگز تصور نمی کند که چنین جانوری، محصول طبیعی و ناگزیر جامعه است. او به راستی «مراد» را «وصله ی ناجور» ی بر خشتک جامعه می داند. ذهنیت این فرد، به تمامی منحط است. او تجسم بی مهری و بی فرهنگی و تباه اندیشی است و فقط به درد مردن می خورد و ما در جامعه از اینان، چه بسیار یافته ایم. هیچ کس به اندازه ی او آدم شناس و جانورشناس نیست. او «اگزیستانسیالیستی» خاص است و تنها او می تواند چنین بنویسد. شگردهایش، تقلیدبردار نیست. در ارزیابی آثار او، خواننده باید به ذوق، دریافت درونی و خودآگاهی خویش اعتماد کند و بکوشد، جاذبه های متن را از دل و متن خود داستان بیابد، چنان که ما نیز به سراغ هنجارهایی رفته ایم که در هیچ منبعی یکجا مطرح نشده است.

نتیجه گیری

از جمله مکاتب فلسفی تأثیرگذار در جریان های ادبی (داستان) وجود گرایی یا اگزیستانس است که خود جایگاهی بس فاخر و درخور توجه دارد. شاعران و نویسندگان جهان در پی آشنایی با افکار فلاسفه و نقشی که در تولید آثار ادبی داشته اند. ادبیات و فلسفه را به هم در آمیخته اند. صادق چوبک در زمره ی همین نویسندگان به شمار می رود که بدون آشنایی با زمینه های فکری و خلاقیت هنری، نمی توان به درک درستی از آثارش دست یافت. این نویسنده علاوه بر انعکاس تفکرات فلسفی، ولو خود آگاه، در مجموع داستان های خود، به این مسأله علم کافی داشته است، از این منظر رمانش نیاز به بررسی و واکاوی دارد. به نظر می رسد جهان بینی چوبک به تحلیل های فیلسوفان اگزیستانس نزدیک است. فلسفه اگزیستانس دینی تحلیل خود از سرنوشت بشر را بر سه استنباط بنیادی استوار ساخت و سه نشانه ی هستی برای آن در نظر گرفت. نخست مرحله ی اگزیستانس استحسانی و مرحله ی بعد اگزیستانس اخلاقی و در نهایت اگزیستانس ایمانی است. در توصیف داستان گل های گوشتی می توان گفت این شخصیت ها هم چون حیوانات گرفتار طمع و وحشت و گرسنگی، و تا حدود حیوانهای بدبخت سقوط کرده اند و امید رهایی محال به نظر می رسد تمام آدمهای تو سری خورده و از اجتماع بیگانه اند. اینان که حتی نمی توانند تمایلات غریزی خود را بیان کنند، ستم دیدگانی هستند که یکدیگر را مورد ستم قرار می دهند اینان نه قهرمان که به قولی ضدقهرمانند. عاملی که باعث می شود، آنها را ضد قهرمان بنامیم، خصلتهای منفی آنان است آدمهای داستانهای او همان مردم عادی هستند که هر روز در کوی و برزن می بینیم؛ ولی در زیر قلم چوبک، بارنگی تیره تر نمایان شده اند؛ این شخصیت ها از مرحله ی اگزیستانس استحسانی بالاتر نمی روند و شاید در جاهایی تحت تأثیر سرشت پاک که از روز ازل در ذات آدمی گذاشته می شود اما با گذشت زمان کم رنگ و کم رنگ تر می شود اگزیستانس اخلاقی را تجربه کنند ولی در نهایت به مرحله ای اگزیستانس ایمانی می رسند.

منابع و مآخذ

- احمدی، بابک (۱۳۸۱) هایدگر و تاریخ هستی، تهران: مرکز
 استراتژن، پل (۱۳۷۹) آشنایی با سارتر، ترجمه ی زهرا آیین، تهران: مرکز.
 امن خانی، عیسی (۱۳۹۲) اگزیستانسیالیسم و ادبیات معاصر ایران، تهران: علمی.
 الهی، صدرالدین (۱۳۸۰) «از خاطرات ادبی خانلری درباره چوبک، علی دهباشی»، یادنامه ی صادقی چوبک، تهران: ثالث.
 بابا سالار، علی اصغر (۱۳۸۵) «صادق چوبک و نقد آثار وی»، مجله دانشکده ی ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۷۷، صص ۱۲۳-۱۵۱.
 باتلر، جودیت (۱۳۸۱) ژان پل سارتر، ترجمه ی خشایار دیهیمی، تهران: ماهی.
 باروت، رولان (۱۳۸۹) نقد و حقیقت، ترجمه شیرین دخت دقیقیای، تهران: مرکز.
 بهار لو، محمد (۱۳۷۲) داستان کوتاه ایران، بیست و سه سال از بیست و سه نویسنده معاصر، تهران: هما.

- بارت، ویلیام (۱۳۵۴) اگزیتانسیالیسم چیست؟ ترجمه منصور مشکین پوش، تهران: آگاه.
- براهنی، رضا (۱۳۷۰) قصه نویسی، تهران: البرز.
- پور عمرانی، روح الله (۱۳۷۸) گزیده داستان های صادق چوبک، تهران: روزگار.
- پیروز، یغ (۱۳۸۶) «درون مایه داستان های صادق چوبک با تکیه بر رمان سنگ صبور»، پژوهشگاه علوم انسانی، شماره ۵۴ ص. (۵۵-۱۷۶)
- چوبک، صادق (۱۳۵۴) خیمه شب بازی، تهران: جاویدان.
- دستغیب، عبدالعلی (۱۳۵۳) نقد آثار صادق چوبک، تهران: کانون تحقیقات اقتصادی واجتماعی.
- هدایت، صادق (۱۳۴۲) سگ ولگرد، تهران: امیر کبیر.
- راه رخشان، محمد (۱۳۸۵) «ترس و شخصیت فردی واجتماعی»، مجله سمرقند، شماره ۱۳ و ۱۴.
- صنعتی، محمد (۱۳۸۲) تحلیل روان شناختی در هنر و ادبیات، تهران: مرز.
- عابدینی، حسن (۱۳۶۹) صد سال داستان نویسی در ایران، چاپ اول، تهران: نشر تندر.
- غنیمی، هلال، محمد (۱۳۷۳) ادبیات تطبیقی، ترجمه‌ی آیت الله زاده شیرازی، تهران: امیر کبیر.
- فلین، توماس (۱۳۹۰) اگزیتانسیالیسم، ترجمه‌ی حسین کیانی، تهران: بصیرت.
- فروکات، وین (۱۳۹۰) راهنمای غلبه بر اضطراب، مترجم مهرداد فیروز بخت، تهران: رسا
- کی یر کگور، سورن (۱۳۹۱) ترس ولرز، ترجمه عبدالکریم رشیدیان، تهران: نی.
- کرنستون، موریس ویلیام (۱۳۵۴) ژان پل سارتر، ترجمه‌ی منوچهر بزرگمهر، چاپ دوم، تهران، خوارزمی.
- مک کواری، جان (۱۳۷۷) فلسفه وجودی، ترجمه سعید خیامی کاشانی، تهران: هرمس.
- مارسل، گابریل (۱۳۸۷) فلسفه اگزیتانسیالیسم، ترجمه‌ی شهلا اسلامی، چاپ دوم، تهران: نگاه معاصر.
- محمودی، ح (۱۳۸۲) نقد و تحلیل و گزیده داستان های صادق چوبک، تهران: روزگار.
- مصلح، علی اصغر (۱۳۸۷) فلسفه های اگزیتانسیس، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی
- نکو روح، حسن (۱۳۵۴) داستان های صادق چوبک، راهی از شناخت به سوی اندیشه نگین، شماره ۱۲۵، صص ۱۵-۱۸.
- نوالی، محمود (۱۳۷۴) فلسفه های اگزیتانسیس و اگزیتانسیالیسم تطبیقی، تبریز: انتشارات دانشگاه تبریز.
- یاسپرس، کارل (۱۳۹۰) زندگینامه فلسفی من، ترجمه‌ی عزت الله فولادوند، تهران: هرمس.

Existential reflection on The Story of Sadegh Chubak's Broiler Flowers

Abstract

Existence is one of the most important and influential philosophical and literary schools in the world, the birthplace of which is called "Europe." Being directly confronted with the boundary situations of "death, suffering, fear, and sin", these situations enable one to become aware of his innermost hidden dimensions and to know himself better. One of the features of the broiler

story is its socialization. The sociality of this story largely stems from Sadegh Chubak's accurate understanding of society, its pains and problems. This is one of the most important concerns of existences. This author's stories are full of themes such as death, fear, and guilt. This author seeks to portray the ugliness, corruption, and inequality of society in the eyes of readers, in addition to illustrating the consequences of this injustice. Existentialist philosophy based its analysis of human destiny on Robber based on three fundamental inferences and considered three signs of existence. The purpose of this article is to elucidate the three existential principles (sensory, moral, and faith) in the story of broiler flowers. The results indicate that Chubak's worldview is influenced by philosophical analysis. The characters in this story do not rise above the stage of moral and moral existence, and do not reach the stage of faith existence.

Keywords: Existence, Sadegh Chubak, Broiler Flowers, Boundary Positions, Existential Enlightenment